

شکری، جواد (۱۳۹۳). تبیین فاصله بین «ارزش» و «کنش». مجموعه سمینارهای تخصصی تعلیم و تربیت اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.



## تبیین فاصله بین «ارزش» و «کنش»

حجت الاسلام جواد شکری<sup>۱</sup>

تاریخ ارائه سمینار: اسفند ۱۳۹۲

### مقدمه:

بحث تعلیم و تربیت منطقاً یک قدمی بر اکثر مباحث علوم انسانی دارد. اگر بخواهیم در حوزه تولید «علوم انسانی اسلامی» گام برداریم قطعاً اولین علمی که باید تولید کنیم، علم تعلیم و تربیت اسلامی است. در تربیت هم شاید اصلی‌ترین سوال ما همین سوالی است که در این جلسات مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. لذا من مجدداً تاکید می‌کنم که اصلاً عجله‌ای در گذر از این بحث نداشته باشیم. این جلسات را از سه - چهار جلسه به سه - چهار سال تبدیل کنید.

### مقدمات تأمل در فاصله بین «ارزش» و «کنش»:

در این بحث یک پرسش آغازین داریم که چرا بسیاری از مواقع انسان‌ها رفتارهایی برخلاف ارزش‌هایی که پذیرفته‌اند انجام می‌دهند؟ این سوالی است که به عنوان سوال اصلی بحث مطرح می‌شود. من این سوال را به دو سوال تجزیه کردم.

۱. یکی اینکه ارزش چیست؟ (چرایی و چیستی ارزش را بررسی کنیم).
۲. اینکه اساساً یک رفتار چگونه در یک انسان شکل می‌گیرد؟ (که اسم آن را گذاشته‌ام روش‌شناسی رفتار یعنی اینکه چگونه رفتار یک فرد قابل تغییر است).

---

۱. دانش‌آموخته و پژوهشگر حوزه علمیه

۳. برای پاسخ دادن به سوال اول، نیاز داریم به سوال دوم پاسخ دهیم؛ البته این ادعایی است که باید اثبات شود ولی فعلاً از ارائه ادله آن صرف نظر می‌کنیم. بنابراین من بحث را از پاسخ به سوال دوم شروع می‌کنم. به طور کلی برای تغییر دادن عالم خارج چه عالم فیزیک، شیمی و چه انسانی باشد، ما به سه مولفه نیاز داریم:

- تعیین متغیرها (متغیرهایی که در آن تغییر دخیل است).

- تعیین نسبت بین متغیرها

- تعیین روابط بین متغیرها

اگر بخواهیم این متغیرها را برای رفتار انسان شناسایی کنیم، از اینجا بحث جدی‌تر خواهد شد. چه متغیرهایی داریم که در رفتار انسان تأثیرگذار است؟ گاهی اوقات فکر می‌کنیم که فقط شناخت‌ها هستند که در رفتار ما تأثیر می‌گذارند، اما متغیرهای موثر در رفتار انسان، سه مورد است: «روح»، «ذهن» و «جسم». چون انسان را دارای این سه بعد می‌دانیم. البته در اینکه ابعاد وجودی انسان چیست، اختلاف نظر وجود دارد. مخصوصاً در حیطه فلسفه، که این بحث بیشتر مربوط به حوزه فلسفه می‌شود. ابعاد وجودی انسان را برخی مثل شهید مطهری به دو بخش تقسیم کرده‌اند. گفته‌اند «جسم» و «روح»؛ در تقسیم‌بندی ایشان «ذهن» جایی ندارد. می‌گویند «مادی» و «غیرمادی». آن بخش که مادی است اسم آن را جسم می‌گذاریم و بخش دیگر را که غیرمادی است، اسم آن را روح می‌گذاریم. اما بنا به دلایلی من این تقسیم‌بندی سه تایی را ارائه کردم و این را مفیدتر و کارآمدتر می‌دانم. البته این تقسیم بندی مبنای فلسفی هم دارد.

«روح»، محل عشق‌ها و نفرت‌هاست. در اصل تمام عشق‌ها و نفرت‌ها در انسان به یک عشق و نفرت بر می‌گردد، آن هم به عشق به عبودیت خداوند متعال یا ضد آن (یعنی انسان در آن بالاترین لایه‌های روحش، دو کار می‌کند یا تعلقش به خداوند متعال است یا تعلقش به خداوند متعال نیست). دومین لایه، لایه «ذهن» است که مربوط به شناخت‌هاست و لایه سوم هم «جسم» است که محل رفتارهاست. همه اینها نسبت به هم تأثیر و تاثر متقابل دارند. مثلاً تأثیر شناخت بر رفتار خیلی واضح و مبرهن است، اما ممکن است برعکس آن قابل تأمل باشد و گفته شود اینکه رفتار بر شناخت انسان تأثیر دارد یا لایه جسم بر لایه ذهن تأثیر دارد، این برای ما قابل پذیرش نیست. از آن طرف تأثیر شناخت‌ها بر عشق‌ها، یعنی از لایه دوم به لایه اول، این را هم برخی قبول دارند و می‌گویند شناخت در ما عشق می‌آفریند.

اما از آن طرف تاثیر عشق را بر شناخت ممکن است برخی نپذیرند. از بین آن سه مورد روح و ذهن و جسم، به همان ترتیب به آن اولویت می‌دهیم؛ یعنی می‌گوییم که آنچه بیشترین تاثیر را در اعمال ما دارد در لایه «روح» انسان است و لایه عشق‌ها و نفرت‌های انسان است. دومین تاثیر، مربوط به لایه «ذهن» و شناخت‌های انسان است و سومین تاثیر هم مربوط به لایه «جسم» انسان و رفتارهای اوست. بهتر است اشاره مختصری هم در خصوص نظرات موجود در تعاریف ارزش داشته باشیم، بعد این را با آن لایه‌ها تطبیق می‌دهیم که مشخص شود با این تعاریفی که برای ارزش آمده است تاثیر ارزش در کنش و رفتار به چه شکل است. نظرات مختلفی برای تعریف ارزش بیان شده است که من به سه مورد از آن اشاره می‌کنم (حداقل ۵ تعریف بارز داریم).

- یک تعریف می‌گوید ارزش مترادف است با حُسن و خوبی. آنچه که در فلسفه تحت عنوان حسن و قبح مطرح می‌شود، ما در اینجا نام آن را ارزش گذاشتیم که در فارسی به آن خوبی می‌گوییم. محقق اصفهانی این نظر را دارند که آنچه از نظر عقلا شایسته مدح باشد. می‌گویند آن چیزی که عقلا آن را مدح کنند، این ملاک خوبی است و توضیح نمی‌دهند که چه عاملی باعث می‌شود که عقلا یک موضوعی را مدح کنند. شاخصه ارزش بودن را این قرار می‌دهند.

- نظر دوم، نظر آیت ا... مصباح یزدی است که می‌فرمایند ارزش، چیزی است که در راستای هدفی باشد که انسان آن را انتخاب کرده باشد.

- نظر دیگری نیز وجود دارد که می‌گوید آنچه که ملائم با نفس انسان باشد، خوب و ارزش است. این نفس می‌تواند جسم و روح را در بر بگیرد. مثلاً راحتی روحی و جسمی. این غذایی که شما می‌خورید، می‌گویید خوب بود یا بد بود. چگونه به خوبی و بدی تفسیرش می‌کنید؟ می‌گوییم چون این غذا با نفس من ملائم، همخوان یا سازگار بود. طبع و ذائقه من طوری است که این غذا با آن همخوان بود. حال ممکن است این غذا با ذائقه یک نفر خوب نباشد و او می‌گوید این غذا بد بود و من می‌گویم این غذا خوب بود.

مباحثی در دو جلسه گذشته مطرح شده بود (از طرف آقای دکتر اورعی و آقای دکتر جوارشکیان) که به عنوان بحث «تبیین فاصله بین ارزش و کنش» اشکالی وارد کرده بودند مبنی بر اینکه هیچگاه بین ارزش و رفتار انسان تعارض نیست. به بیان دیگر از نظر این دوستان، اگر ارزش را به معنای خوب‌ترین

در نظر بگیریم، انسان‌ها همیشه رفتارشان مطابق با آن چیزی است که آن را خوب‌ترین می‌دانند. امکان ندارد یک نفر یک چیزی را خوب‌ترین بداند ولی بر خلاف آن عمل کند. این جمله بر اساس یک تعریف خاصی از ارزش است، که همان نظر سوم را در بر می‌گیرد و بنابراین تعریف، اشکال آقای دکتر اورعی صحیح است. آنچه که ملائم با نفس انسان باشد یعنی آنچه خوشایند برای نفس انسان است. بعد ممکن است نتیجه این حرف این باشد که هیچگاه بین ارزش و کنش تعارض وجود ندارد و اگر کسی کاری را خوب‌ترین بداند، یعنی آن را ملائم‌ترین با نفس خودش بداند همیشه آن را انجام می‌دهد، لذا اگر کسی می‌داند که نگاه به نامحرم بد است، اگر به نامحرم نگاه می‌کند علتش این است که نگاه به نامحرم با نفسش سازگاری بیشتری دارد؛ چون برایش خوشایند است؛ یعنی نگاه نکردن را خوب می‌داند، ولی نگاه کردن را خوب‌تر می‌داند. همان بحثی که آقای دکتر سعیدی تحت عنوان تعارض ارزش‌ها مطرح کردند که ارزش دیگری می‌آید، تعارض پیش می‌آید و آن ارزش غلبه پیدا می‌کند و ما را به سمت خودش می‌کشاند. با این تعریف آن لذتی که در نگاه کردن وجود دارد، باید اسم آن را ارزش و خوبی بگذاریم. چرا؟ چون با نفس آن فرد همخوان است. ولی به نظر می‌رسد که این تعریف سوم تعریف دقیقی نباشد و اشکالات زیادی را می‌توان به آن وارد کرد. این تعریف را در نظرات مرحوم آخوند خراسانی هم دیده‌ام. بیشتر علمایی که در حیطه علم اصول هستند و درخصوص این مسائل صحبت کردند و آشنا بودم آنها را دسته بندی کردم؛ مرحوم آخوند بیشتر این نظر را دارند آنچه که ملائم با نفس باشد. گاهی اوقات از نفس تعبیر به عقل هم می‌کنند که این باعث شده است که تعریف مقداری پیچیده شود که آیا از نظر ایشان عقل چیزی غیر از نفس است؛ به همین خاطر من با قاطعیت نسبت نمی‌دهم. (آقای دکتر نقی زاده: تعبیر دقیق مرحوم آخوند خراسانی این است که آنچه ملائم با طبع انسان است). شهید مطهری هم در کتاب "تعلیم و تربیت در اسلام" به بررسی نظرات دانشمندان غربی در موضوع تعریف ((ارزش)) به طور مبسوط پرداخته اند.

### تبیین روش‌شناسی رفتار:

در ادامه به بررسی روش‌شناسی رفتار می‌پردازیم و موضوع تعریف ارزش را به آینده موکول می‌کنیم؛ چرا که پس از واضح شدن عوامل موثر بر رفتار و چگونگی تاثیر آنها بهتر و دقیق‌تر می‌توان ارزش را تعریف نمود. (اشاره شد که این ادعا باید در جای خود اثبات شود)

بنده بحث را در قالب یک سوال مطرح می‌کنم: آخرین جزء علت تامه در رفتار انسان چیست؟ به عبارت دیگر آن چیزی که در نهایت موجب بروز رفتار و ایجاد حرکت مطابق با ارزش‌ها می‌شود چیست؟

در پاسخ به این سوال شاید بتوان به دو نظر اشاره نمود:

۱. عامل نهایی در ایجاد حرکت در انسان «عشق» است. یعنی تا در انسان عشقی نسبت به موضوعی ایجاد نشود، او در راستای آن موضوع حرکتی انجام نمی‌دهد؛ یا اگر هم حرکت اولیه‌ای صورت گیرد با اندک مانعی انسان از حرکت می‌ایستد. در آیه شریفه آمده است «و الذین آمنوا أشد حُباً لله» یعنی کسانی که ایمان آوردند افرادی بودند که حب و عشق آنها به خدا شدیدتر بود. بر اساس این مبنا به عنوان مثال، تا در فرد عشق به حجاب به وجود نیاید فرد محجبه نخواهد شد و اگر هم محجبه بشود این حجاب یک امر کاملاً ظاهری خواهد بود که با بروز کوچکترین مانعی از بین خواهد رفت.
۲. نظریه دوم این است که آنچه در انسان حرکت ایجاد می‌کند «اضطراب» است. به عنوان مثال اگر فردی فوائد آب را برای بدن انسان بداند الزاماً به خوردن آب اقدام نمی‌کند. یعنی دانستن فواید یک موضوع در بسیاری از مواقع موجب حرکت به سمت آن موضوع نمی‌شود. اینگونه است که می‌بینیم بسیاری از ما انسان‌ها با اینکه فواید بسیار زیاد دنیوی و اخروی نماز شب خواندن را می‌دانیم، ولی در اکثر مواقع نماز شب نمی‌خوانیم! حتی شناخت ضروری بودن یک موضوع هم ممکن است حرکت ساز نباشد. یعنی ممکن است فردی که ضرورت آب را برای حیات انسان می‌داند باز هم به نوشیدن آب اقدام نکند. زیرا در آن لحظه احساس تشنگی ندارد. اما اگر انسان تشنه باشد و حس اضطراب به آب را در خود احساس کند آنگاه شروع به حرکت خواهد کرد و حتی موانع بزرگ را هم از پیش پای خود برخواهد داشت تا به مطلوب خود برسد.

**بحث و گفتگو:****دکتر نقی زاده:**

من هنوز می‌گویم که ارزش را باید تعریف کرد، چون به نظر می‌رسد در این زمینه ابهامات زیادی وجود دارد. اگر آن نوع موارد ملائم با طبع را جزء ارزش حساب کنیم، خودش یک واژه دیگری است و ملائم را به معنای حُسن می‌گیرند.

نکته دوم اینکه این تقسیم‌بندی به روح، جسم و ذهن با اطلاعات فلسفی و دینی ما همخوان نیست؛ تفکیک کردن این بحث با این اطلاعات حوزه روان‌شناسی امروز نیز متناسب نیست که این مقوله جای بحث و گفتگو دارد.

نکته سوم اینکه باید بیشتر تأمل کنیم که این بحث (بحث چالش و فاصله‌ای که بین ارزش‌ها و کنش‌ها هست) باید گفت لزوماً بخشی از این چالش، به مسأله جهل و نادانی آدم‌ها از لوازم رفتارها منتهی می‌شود. به عنوان مثال یک آدم مذهبی متدین در حوزه رانندگی خیلی خلاف‌ها را مرتکب می‌شود، اما اگر به او بگویند و بفهمد که اینگونه رفتار خلاف اخلاق اسلامی است، چه بسا در رفتار خودش تجدید نظر کند؛ چون اطلاعات و شناخت‌هایی که از حوزه دینداری دارد، اصلاً فکر نمی‌کند که این قضایا هم ربطی به دین داشته باشد. اگر به آن دانش و اطلاع لازم توجه کنیم شاید حتی در حوزه فاصله بین ارزش‌ها و کنش‌ها هم بتوان تجدید نظر کرد، که تأثیر خیلی مهم دارد.

**دکتر سعیدی:**

در جلسات پیش این بحث را گفتیم که در ارزش و کنش اساساً آیا مفهومی به نام شکاف یا تعارض مصداق دارد یا ندارد؟ یک سطح دیگر عوامل و سطح دیگر هم راهکارهاست. من پیشنهادم این است که اگر این شکاف را قبول کنیم، می‌توانیم در یک جلسه مستقل به عوامل و راهکارها بپردازیم.

**دکتر جوارشکیان:**

این بحث، بحث بسیار پیچیده‌ای به پیچیدگی شخصیت انسان و کنش‌های فردی و اجتماعی اوست. این موضوع از لحاظ تئوریک خیلی جای بحث دارد و خیلی گسترده است، تا آنها هم حل نشود حقیقتاً به نتیجه روشنی نمی‌رسیم. البته نه اینکه این موضوع بحث نشده است، بلکه مستوفی بحث

گردیده است، ولیکن اینکه ما به یک نتیجه قاطعی برسیم و در یک منظومه فکری پذیرفته شده و معتبر به یک نتایجی برسیم و از این نتایج برای حل مسائل مان استفاده کنیم؛ چنین نکته‌ای هنوز اتفاق نیفتاده است و اگر هم اتفاق افتاده است، برای ما پذیرفته نیست. در یک مکتب فکری دیگری ممکن است روی مبانی خودش اینها سامان داده شده است، اما ما می‌خواهیم روی مبانی خودمان به یک سامان جدیدی برسیم و یک منظومه فکری را تنظیم کنیم تا بر اساس آن به یک نتایجی برسیم.

بینید این سه سوالی که ایشان مطرح کردند «ارزش چیست؟»، «رفتار چگونه شکل می‌گیرد؟» و «رفتار چگونه تغییر می‌پذیرد؟». همین ارزش چیست؟ همه حرف‌ها در اینجا است. باید این مقوله روشن شود که ارزش چیست؟ ماهیت خوب و بد چیست؟ این یک خبری است از واقعیت خارجی یا موضع‌گیری نسبت به واقعیت خارجی ما است. خوب قطعاً خوبی و بدی یک خبر از یک واقعیت خارجی نیست مثل خبر از سیاهی و سفیدی، خبر از گرمی و سردی هوا. یک پدیده‌ای است که در ارتباط انسان با واقعیت‌ها اتفاق می‌افتد و این به اعمال بسط داده می‌شود؟ بحث‌های مفصلی وجود دارد که آیا این عقلی است؟ آیا ذاتی است؟ ذاتی آن فعل است، آیا اعتبار است؟ از چه سنجی است؟ گزاره اعتباری است؟ گزاره معتبری را به وجود می‌آورد؟ بعد در اینکه معنایش چیست باید بحث شود. این نکاتی که مطرح فرمودند اینها بحث‌های مفصلی را در حوزه فلسفه اخلاق دارد که آیا خوب و بد منظور نقص و کمال است. گاهی به مضر و مفید، اطلاق خوب و بد می‌کنیم. گاهی از مصلحت و مفسده، تعبیر به خوب و بد می‌کنیم. گاهی ملائم به نفس را تعبیر به خوب و بد می‌کنیم. معنای اخلاقی آن هیچکدام از اینها نیست. معنای اخلاقی آن همانی است که ایشان هم اشاره کردند، همان که مورد مدح واقع می‌شود و آنچه مورد ذمّ واقع می‌شود. حال ممکن است این موارد نقص و کمال، مضر و مفید، مصلحت و مفسده، ملائم با طبع هم ذیل عنوان ارزش قرار بگیرد. اما آن عنوان ارزشی که از آن به ارزش اطلاق می‌شود، هیچکدام از اینها نیست. نقص یک امر خارجی است، کمال یک امر خارجی است و امور خارجی از جنس ارزش نیستند. ارزش همان است که به آن مدح و ذمّ تعلق می‌گیرد. حالا اینکه مدح و ذمّ به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد، باید ببینیم این معنای اعتبار خوب و بد به معنای مدح و ذمّ چیست و معتبر کیست؟ خود فرد است؟، جامعه است؟؛ اگر جامعه است مبنای خوب و بد آن چیست؟ مثلاً جامعه بر اساس مصلحت و مفسده عنوان اخلاقی می‌گذارد یا بر اساس مفید و مضر اجتماعی این عناوین ارزشی را می‌گذارد. قطعاً چون جامعه چنین هویت جمعی را دارد این خوب و

بد را به چیزهایی اطلاق می‌کند که آن هویت جمعی را تأمین و حفظ کند و به سمت هدف نهایی خودش پیش برد. این از لحاظ فرد متفاوت است. ممکن است این ضررها و زیان‌ها در نگاه فرد همان چیزی باشد که جامعه آن را تعیین کرده باشد، به هر حال فرد یک مبنای دیگری را برای خوب و بدی‌های ارزشی و اخلاقی در نظر می‌گیرد که این باید تبیین شود. واقعاً فرد بر چه اساسی خوب و بد می‌کند. مگر شخصیت من یک سطحی است؟! سطوح مختلف دارد. به هر حال اگر این شکافته شود جای مباحث مفصلی را دارد. همانطور که آقای دکتر نقی زاده اشاره فرمودند، این تقسیم بندی که مطرح فرمودید به نظر نمی‌رسد که موجه باشد، چون ابعاد شخصیت انسان در هیچکدام از این تعاریف متعارف نمی‌گنجد. فرمودید روح محل احساس است. احساس از شناخت بر می‌خیزد. آن شناخت که منشأ پیدایش احساس می‌شود این چه نوع شناختی است. آیا صرفاً شناخت ذهنی است یا اینکه شناخت‌های دیگری نیز وجود دارد؟ مگر شناخت‌ها فقط به شناخت‌های ذهنی منحصر می‌شود؟ این نکته با آنچه که در ادبیات دینی داریم و در فلسفه و کلام می‌خوانیم (مثل رفتارها) متفاوت است. رفتارها که فقط جوارحی نیست، بلکه رفتارهای جوانحی نیز وجود دارد. بسیاری از کنش‌های ما کنش‌های روحی و روانی است.

### دکتر غفاری:

بر اساس نظریه فستینگر رفتاری را که ما انجام می‌دهیم، اگر با ارزش‌هایمان تناقض داشته باشد، ناچاریم آن را اول برای خودمان توجیه کنیم. بگوییم این رفتار، رفتار خوبی است یا من از این رفتار لذت می‌برم. پس انسان طبق این نظریه نمی‌تواند ناهماهنگ رفتار کند. حتماً باید این ناهماهنگی را به یک شکلی برطرف کند یا برای آن یک توجیه بیرونی یا درونی پیدا کند. وقتی این توجیهات را پیدا کند در این صورت انجام دادن آن رفتارهایی که از نظر بیرونی نادرست تلقی می‌شود، از نظر خود فرد ممکن است درست به نظر برسد؛ اما وقتی از بیرون افراد را قضاوت می‌کنیم، می‌بینیم حتماً تناقض بین آن چیزهایی که می‌گویند و آن رفتارهایی که انجام می‌دهند، وجود دارد. از نظر درونی شاید تناقض وجود نداشته باشد، اما از نظر بیرونی تناقض‌ها آشکار است و دیده می‌شود. البته اگر از منظر درونی هم افراد کمی عمیق‌تر شوند این ناهماهنگی شناختی خودش را نشان می‌دهد. طبق آیه شریفه قرآن: بل



- الانسان علی بصیره؛ یعنی اگر انسان تأمل بیشتری داشته باشد، ممکن است که به ناهماهنگی شناختی درون خود واقف شود. علاوه بر این توجه در چند نکته نیز فکر می‌کنم مهم باشد:
- فرمودید که روح مشتمل بر عشق‌ها و نفرت‌ها و ذهن بر شناخت‌هاست و اینکه فرمودید یک مبنای فلسفی دارید می‌خواستم بفرمایید این مبنای فلسفی چیست؟
  - این ملائمت با نفس یا طبع را اگر اینگونه نگاه کنیم که انسان دارای طبایع و نفس‌های مختلف است؛ بگوییم اگر اسم تمام آن را طبع بگذاریم یعنی انسان دو طبع دارد یک طبع حیوانی و یک طبع الهی که فطرت می‌شود. به نظر می‌رسد که ما به یک تناقض و تعارض بین همین بخش‌های مختلف فرد هم می‌رسیم. این ملائمت با نفس ممکن است با یک بخشی از نفس ملائم باشد و با بخش دیگری از نفس ما ملائمت نداشته باشد. این را توضیح بفرمایید که وقتی می‌گویید طبع یا نفس (کدام طبع یا نفس)؟ آیا بخش الهی هم مدنظر هست یا نیست؟
  - یک طبقه بندی از ارزش‌ها در فلسفه وجود دارد؛ بعضی از ارزش‌ها با آن نفس‌های الهی تر و روحانی تر هماهنگی بیشتری دارند. ارزش‌ها را طبقه بندی می‌کنند به ارزش‌های دینی، ارزش‌های اجتماعی، ارزش‌های اخلاقی، ارزش‌های زیبایی شناختی، ارزش‌های تربیتی و ارزش‌های سودگرایانه که این ارزش‌های سودگرایانه ارزش‌هایی هستند که بیشتر با جنبه نفسانی و مرتبه پایین انسان هماهنگ باشند. بر اساس رویکرد شما، توجه به این طبقه بندی چگونه است؟

#### دکتر سعیدی:

ربط این مباحث با موضوع اصلی جلسه که تعارض ارزش و کنش بود، چیست؟

**جواب:** تاثیر این بحث در موضوع جلسه این است که اگر ما قائل به این باشیم که عامل اصلی حرکت، عشق است. آنگاه باید برای حل شکاف بین ارزش و کنش، ببینیم چگونه ارزش‌ها در انسان تبدیل به عشق می‌شود.

**دکتر عبدخدایی:**

این ترکیب بین جسم، روح و ذهن (با این تعاریفی که شما فرمودید) ظاهراً در حوزه روان‌شناسی مورد پذیرش نیست. یک فیزیولوژی داریم و یک روان و ذهن هست. روان و ذهن، هم محل شناخت هست، هم محل هیجان است و هم محل انگیزه است. اینها ابعاد مختلفی است که وجود دارد. رفتار هم محصول فیزیولوژی و هم روان می‌تواند باشد. اما در حوزه ارزش اینکه ارزش مفهوماً چیست؟ شاید بشود به یک جایی رسید، اما اینکه مصداقاً چیست را بخواهیم بدانیم، مطمئن باشید به هیچ‌جا نخواهیم رسید. اینکه مفهوماً ارزش چیست؟ در مفهوم ارزش گفته شده است که ارزش آن چیزی است که مورد توجه قرار گیرد. حالا مصداقاً چیست؟ مطمئناً مصادیق ارزشمندی بین افراد، در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف متمایزند. در یک خانه ارزش‌های فرزندان با هم متفاوت است و اینها تحت تأثیر مسائل فیزیولوژیکی، فرهنگی، شناختی و عاطفی هست. همه اینها روی هم که جمع شود باعث می‌شود که شما این امر برایتان ارزش باشد یا نباشد. به آن توجه کنید یا توجه نکنید. بود و نبود آن برای شما یکسان باشد یا نباشد. بنابراین در مفهوم ارزش مشکل نداریم آنچه که مسأله است در مصادیق آن است. پاسخ قطعی هم برای مصادیقش نمی‌توان پیدا کرد.

**دکتر جوارشکیان:**

این توجه با توجه ارزشی چه تفاوتی دارد؟

**دکتر عبد خدایی:**

یعنی اینکه داشتنش برای شما مهم باشد و این ارزشمند است. این مربوط به مصادیق است. یعنی هر چه مورد توجهتان قرار گیرد، می‌شود اسمش را ارزش گذاشت. به نظر من در مصادیق مشکل داریم نه در مفهوم.

مسأله دیگر اینکه در بسیاری از اوقات علت اینکه یک ارزش تبدیل به کنش نمی‌شود این است که در تعارض و تزاخم با یک ارزش قوی‌تری در آن لحظه است، یعنی ممکن است کاری پیش بیاید که آن کار ارزشمندتر از نماز اول وقت برای من است.

اما اگر قائل به نظریه اضطراب باشیم باید رابطه ارزش‌ها در ایجاد اضطراب در انسان را بررسی کنیم و طبیعتاً رابطه ارزش با عشق با رابطه آن با اضطراب متفاوت است و لذا راه‌حلهایی هم که به ذهن می‌رسد برای حل تعارض ارزش و کنش متفاوت خواهد بود.

### خانم دکتر حسین قلی زاده:

آیا الزاماً ما باید یک رابطه خطی برای عوامل موثر در عمل در نظر بگیریم و بگوییم عمل متأثر از عامل یک است و عامل یک متأثر از عامل دو و عامل دو متأثر از عامل سه و ...؟ یا اینکه یک سری مجموعه‌های چند عاملی را در نظر بگیریم که در آنها عوامل متعددی وجود دارند که بر رفتار اثر گذارند؛ مانند ارزش‌ها، باورها، انگیزه‌ها و ... و خود باورها نیز اقسام متعدد دارد، مانند باورهای رفتاری، باورهای هنجاری و ... در علم مدیریت گفته می‌شود رفتار منبث از یک قصد و نیت است و قصد و نیت متأثر از باورها، حال که شما می‌گویید رفتار از عشق نشأت می‌گیرد، این سوال را در ذهن ایجاد می‌کند که رابطه باورها و عشق‌های ما چیست؟

### دکتر غفاری:

رفتارها را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد، مانند رفتارهای ناشی از احساس و وظیفه یا رفتارهای اجتماعی مثل دوست شدن با دیگران یا رفتارهای عاطفی یا رفتارهای فیزیولوژیک مانند آب خوردن؛ در هر دسته ممکن است جواب ما به سوال متفاوت باشد. حتی رفتارها را از حیث اهمیت نیز می‌توان سطح بندی کرد و در هر سطح نیز باز ممکن است جواب ما متفاوت باشد.

### دکتر قندیلی:

در بحث جبر و اختیار می‌گوییم آخرین حلقه در فرآیند رفتار، اراده است از طرفی در فقه ما آمده که اگر فردی مضطر به انجام کاری باشد، آن فعل عمل اختیاری او محسوب نمی‌شود و عواقبی شامل حال آن فرد نمی‌شود؛ لذا به نظر می‌رسد نظریه اضطراب صحیح نیست.

### دکتر باغکلی:

یک نکته نسبت به صحبت دکتر غفاری باید عرض کنم و آن این است که ما اگر افعال را از نظر اهمیت به سطوح مختلف تقسیم کنیم، باز هم می‌توانیم بگوییم منشأ همه آنها یک چیز است حالا چه

بگوییم عشق و چه بگوییم اضطرار، نهایتاً باید گفت که سطح و میزان عشق یا اضطرار باید متناسب با سطح و اهمیت فعل باشد. یک سوال هم از آقای شکری دارم: آیا می‌توان گفت عشق و اضطرار خودشان به یک مساله دیگر برمی‌گردد و آن احساس نیاز است، یعنی ما زمانی عاشق یک موضوع می‌شویم یا احساس اضطرار می‌کنیم که بفهمیم آن موضوع یکی از نیازهای ما را رفع می‌کند.